

در آمدی بر زمینه‌های مارکسیستی طرح «مسأله ملی» در ایران ۱۳۰۰-۱۳۵۸

حسین سیف‌الدینی*

E-mail: seyf.salar@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۲۱

چکیده

قومیت‌گرایی از پدیده‌های سیاسی عصر جدید است که پس از فروپاشی شوروی و روند شتاب‌زده‌ی جهانی‌شدن و ظهور گفتارهای پست‌مدرن، ابعاد وسیعی یافته است. قومیت‌گرایی در گذشته به صورت یک گفتمان حاشیه‌ای، فاقد مبانی فکری اصیل و تاریخی بود و همواره سوار بر ایدئولوژی‌های سیاسی دیگر به میدان سیاست می‌آمد.

این پدیده ابتدا براساس گفتارهای چپ مارکسیستی و به تقلید از تئوری‌های لنین، رواج پیدا کرد. حزب کمونیست ایران در اواسط دهه‌ی ۱۹۲۰ میلادی نخستین بار به این مسأله توجه کرد. سپس احزاب توده، فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان و سایر سازمان‌های چپ‌گرا تا بهمن ۱۳۵۸ زمینه‌های نظری متنوعی را در این حیطه باب کردند. این تحقیق می‌کوشد تا ریشه‌های فکری قومیت‌گرایی را در بسترهای فکری اولیه آن، یعنی بستر مارکسیسم - لنینیسم، موشکافی کرده و نشان دهد که گفتمان قومیت در ایران تا اندازه زیادی متأثر از گفتارهای چپ است.

روش تحقیق این مقاله توصیفی - تحلیلی و ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعات کتابخانه‌ای است. مفروض اصلی این مقاله بر این گزاره مبتنی است که گفتمان قومیت، میراث‌دار بخشی از گفتمان مارکسیسم - لنینیسم است که با عنوان «مسأله ملی» در ادبیات سیاسی چپ مطرح و این میراث به واسطه‌ی احزاب و سازمان‌های چپ به این جریان فکری - سیاسی منتقل شد.

کلید واژه‌ها: قومیت، مسأله ملی، مارکسیسم - لنینیسم، قوم‌گرایی.



مقدمه و طرح مسأله

خاستگاه نظری فهم ما از موضوع تنوع فرهنگی در ایران، مقدمه‌ای سرنوشت‌ساز در نگاه‌های بعدی به موضوع هویت، سیاست وحدت ملی است. با فروپاشی شوروی و امواج نوین جهانی شدن، یک‌بار دیگر تب ناحیه‌گرایی به‌ویژه در قالب قومیت شدت گرفت و امواج آن به ایران نیز رسید. شناخت درست آبشخورهای معرفتی این جریان و ریشه‌یابی آن در تاریخ معاصر مقدمه‌ای مهم بر تبیین و تحلیل پویای سیاسی جدید مبتنی بر قومیت است.

در تاریخ معاصر گروهی از سیاست‌مداران و روشنفکران ایرانی پس از مشروطه، که اغلب از چشم‌انداز چپ کمونیستی به جامعه ایران می‌نگریستند، تنوع فرهنگی کشور را به شکل تنوع قومیتی / ملیتی تفسیر کرده و در نهایت به چارچوبی رسیدند که ویژگی‌های زبانی را موجد ملیت و ریشه‌قومی را منشاء امتیاز و حقوق می‌دانست. این جنس از فهم مسأله، در سال‌های نخست سده‌ی حاضر به پیروی از چارچوب‌ها و الگوهای مارکسیستی وارد ایران شده و گفتار بخش مهمی از نخبگان چپ را در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۶۰ شکل داد. هرچند با افول کمونیسم در دهه‌ی ۱۳۷۰ ه.ش از یک‌طرف و شکست برنامه‌های این احزاب، چپ سیاسی نیز رنگ باخت، اما شماری از فعالان سابق چپ‌گرا خود را در اردوگاه جدیدی به‌نام قوم‌گرایی متشکل کرده و به فعالیت تشکیلاتی یا فکری پرداختند. آنها بخشی از گفتار و تئوری‌های لنین را در خصوص قومیت مبنای کنشگری جدیدشان از دهه‌ی ۱۳۷۰ قرار دادند. در واقع کمونیست‌های سابق یک حوزه نظری - کاربردی، که از لنینیسم به عاریت گرفته شده بود را به فضای ذهنی جدیدی که به ناحیه‌گرایی زبانی و قومیت‌گرایی معروف شد، انتقال داده و به تدریج در بستری جدید با ایدئولوژی‌های «راست» نیز در آمیختند.

از منظر آنها در این مرحله، مسأله موجود نه قومی بلکه «ملی» است. به‌ویژه آن‌که فرمول ساده و کلاسیک «هر ملت، یک دولت» نیز در پی این تبادر به ذهن می‌آید. یعنی شناسایی ملیت‌های مختلف در یک قلمرو سرزمینی در نهایت به ظهور دولت‌های جدید خواهد انجامید. در نتیجه، پذیرش اولی (کشور چند ملیتی) به‌عنوان یک اصل، لزوماً پذیرش دومی را به‌عنوان لازمه‌ی حفظ و تأمین حقوق این ملیت‌ها از طریق دولت‌های محلی یا مستقل در پی خواهد داشت.

بخش بزرگی از این سلسله مفهوم‌پردازی‌ها حاصل برداشت مقلدانه و سطحی چپ ایران از آرای لنین و استالین بود و قصد داشت، تمام پیچیدگی‌های اجتماعی و تاریخی

ایران را با همین مفاهیم حل و فصل کند و به واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی بی‌توجه بماند. آنچه در این دستگاه فکری ثابت است، اصطلاح‌هایی چون، ملل تحت ستم، ستم مضاعف، حقوق قومی و غیره است که می‌توانست با نام هر یک از اقوام ایرانی همراه شود، همان‌طور که پیش از آن، نام اقلیت‌های روسیه تزاری یا اروپا را در کنار خود داشت. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ خورشیدی یک جریان عمده قومی ظهور کرد که میراث‌دار فکری لنین و استالین در طرح مسأله قومی محسوب می‌شد، ولی در عمل براساس شرایط موجود سیاسی گردش‌های مختلفی به چپ و راست را تجربه کرد. در هر حال به نظر می‌رسد که اندیشه‌های چپ سهم مهمی در صورت‌بندی حرکت‌های واگرایانه در چهارگوشه ایران داشت.

سؤال تحقیق

این پژوهش سعی دارد به این پرسش، پاسخ دهد که نظریات و مضامین رایج در گفتمان قومیت، تا چه اندازه از دستگاه نظری مارکسیسم - لنینسم در زمینه «مسأله ملی» تأثیر گرفته است و این تأثیرات چگونه منتقل شده‌اند؟

فرضیه

با توجه به تقدم نظریات لنین در خصوص حل مسأله‌ی اقلیت‌ها، به نظر می‌رسد که جریان چپ کمونیستی با تأثیرپذیری از این گفتار سعی در تعمیم دستگاه نظری لنین در بستر ایران داشته و همان مفاهیم، مناسبات قدرت و روابط حاکم بر مفروضات لنینی را به ایران تعمیم داد. این دستگاه نظری پس از هفتاد سال به مثابه میراث فکری برای جریان‌های قومیت‌محور باقی مانده است.

چارچوب نظری

مفهوم مسأله ملی یا مسأله ملیت‌ها، سال‌ها کلید فهم بخش بزرگی از روشنفکران چپ در خصوص تنوعات قومی بود. این اصطلاح که در دوران جنگ سرد توسعه بیشتری پیدا کرد و وارد ایران نیز شد، متعلق به دوران مبارزات کارگری روشنفکران اروپایی در قرن ۱۹ م است. این گروه، مسأله‌ی اقلیت‌ها در امپراتوری‌های بزرگ مانند بریتانیا، روسیه، عثمانی، اتریش - مجارستان را در همین قالب توضیح می‌دادند. ملیت مورد نظر در مفهوم مسأله ملی معنای خاص و جداگانه از مفهوم متداول آن



یعنی تابعیت یک دولت دارد. مارکسیست‌ها و روشنفکران چپ هر گروه قومی - اقلیتی فاقد دولت را ملیت یا خرده ملت می‌نامیدند. این گروه‌های قومی که به صورت سرگردان در امپراتوری‌های اروپایی خارج از دایره‌ی دولت ملی باقی مانده بودند، اقلیت‌هایی بودند که برخی مارکسیست‌ها در صدد استفاده از ظرفیت آنها جهت پیشبرد مبارزات خود بودند.

به طور کلی می‌توان نظریه‌های مارکسیستی در این خصوص را به سه دسته تقسیم کرد: گروه اول کسانی بودند که مانند لنین به شدت از ملیت‌هایی که خواهان استقلال یا خودمختاری بودند حمایت می‌کردند و تقویت این گروه‌ها را در چارچوب مارکسیسم به سود اتحاد جهانی پرولتاریا می‌پنداشتند. گروه دوم مارکسیست‌هایی مانند پردون، تروتسکی و لوکزامبورگ بودند که می‌کوشیدند با احتیاط به موضوع نزدیک شده و متوجهی آسیب‌ها و خطرات این طرح هم باشند.

دسته سوم که به «مارکسیست‌های اتریشی» معروف شدند در چارچوب منافع امپراتوری اتریش - مجارستان به مسأله نگاه می‌کردند و تنها به شناسایی خودمختاری فرهنگی بدون تأکید بر وجه سرزمینی اکتفاء کردند (برتون، ۱۳۸۹: ۶۳).

۱- مضامین ملت و ملیت در بستر مارکسیستی

مفهوم ملیت در علوم سیاسی بسته به نوع کاربرد آن سه معنا دارد. نخستین و شایع‌ترین مفهوم ملیت، کیفیت وابستگی و تعلق فرد به یک دولت را توضیح می‌دهد. این مفهوم در حقوق بین‌الملل نیز کاربرد دارد. دومین نوع کاربرد، به معنای مردمی است که ویژگی‌های متمایزی دارند و در یک کشور زندگی می‌کنند. سومین معنی نیز خود ناسیونالیسم است (ماتیل، ۱۳۸۳: ۱۳۸۹).

اما مفهوم ملیت در نصوص مارکسیسم - لنینیسم دو مدلول عمده دارد. اولین مدلول مردمی هستند که هنوز ملیت کسب نکرده‌اند و یا توان کسب آن را ندارند، به این معنی که نتوانسته‌اند در دوران تشکیل دولت - ملت‌ها به شهروندی دولت ملی خود در آیند و دولت خود را تشکیل دهند. مدلول دیگر به مردمی اشاره دارد که به مثابه بخشی از ملت بیرون از وطن ملی زندگی می‌کنند که شاکله‌ی اصلی ملت در آن قرار گرفته است. در نظریه مارکسیسم دو فرض عدم ضرورت دولت و مرکزیت طبقه، دولت‌های سوسیالیستی چند ملیتی را ترغیب کرد تا در ایده‌های خود برای مسأله ملی جایی باز کنند. آنها معتقد بودند که دولت به عنوان ابزاری در دست طبقه‌ی غالب به تدریج از میان خواهند رفت، به همین ترتیب از آن‌جا که طبقه کارگر سرزمین پدري ندارد و نیز

از آن‌جا که مفهوم ملی‌گرایی محصول آگاهی کاذب است، امکان‌گرایش ملت‌ها به تشکیل دولت‌های متعلق به خود جدی گرفته نمی‌شد. اما در عین حال مبارزات ملت‌های تحت ستم علیه امپریالیسم قابل احترام بود. در این شیوه از مفهوم‌سازی اصطلاح «ملیت» به آن گروه قومی اطلاق می‌شد که نتوانسته‌است سودای دولت‌شدن خویش را تحقق بخشد. بنابراین در این گفتار، «ملیت‌ها» قومیت‌های بدون دولت هستند که موفق نشدند به مرحله‌ی ملت‌شدن از طریق ایجاد دولت نائل آیند. به نظر می‌رسد مفهوم «ملیت» را در این بستر می‌توان مرتبه‌ای پایین‌تر از «ملت» تلقی کرد که گاهی از آن با نام خرده‌ملت^۲ یاد می‌شود (ورسلی، ۱۳۸۴: ۲۴۷).

۲- صورت‌بندی لنین از مسأله ملی

لنین براساس فهمی که از سوسیالیسم داشت از یک‌سو به انقلاب ملی و اجتماعی و از طرف دیگر به ارتباط آن با انقلاب‌های بین‌المللی می‌اندیشید. وی هنگامی که در تبعید به سر می‌برد، از حق اقلیت‌های موجود در امپراتوری‌های چند ملیتی برای تشکیل کشورهای مستقل به لحاظ تاکتیکی دفاع می‌کرد؛ ولی در عین حال این روش را نوعی اقدام موقت برای تضعیف امپراتوری‌ها، از درون می‌دانست و می‌پنداشت انقلاب جهانی و وحدت کارگران در نهایت چارچوبی به نام کشور را از میان برخواهد داشت. لنین در چارچوب روسیه تزاری از یک‌سو شاهد غیاب و حتی تأخیر برآمدن بورژوازی در متصرفات آسیای میانه و قفقاز بود و از طرف دیگر برای رسیدن به زمینه‌ی اجتماعی جهت گذار به سوسیالیسم شتاب داشت. مراد ثقفی در این خصوص معتقد است:

نظریه او در مورد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بخشی از این دستگاه فکری است. سپس زمانی که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند مرحله دوم این دستگاه نظری به کار افتاد، یعنی این بار بلشویک‌ها بودند که با تکیه بر همان ضرورت تاریخی که بدون پیوند با زمینه اجتماعی بر علیه بورژوازی رخ داده، حق خویش را در برابر حق بورژوازی قرار دادند. دستگاه نظری لنین آن دستگاهی است که برای سازمان‌های چپ ایران به ارث رسید و مواضع و عملکرد آنها در طول تاریخ معاصر در ارتباط با اقوام ساکن ایران از دیدگاه همین دستگاه قابل فهم است» (ثقفی، ۱۳۷۳: ۶۰-۶۱).

البته لنین در مقام عمل و پس از کسب قدرت با تناقض‌های جدی در اعمال این تز



روبرو شد. وی قبل از انقلاب اکتبر معتقد بود مطالبه جداگانه دموکراسی از جمله حق تعیین سرنوشت حق مسلم و قطعی نیست، بلکه جزئی از دموکراسی سوسیالیستی و نهضت جهانی است. ممکن است در بعضی موارد جزء متناقض با کل باشد، که در این صورت باید آن را دور انداخت. او هم‌چنین در خصوص برداشت خود از حق تعیین سرنوشت در اثر «درباره حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» اظهار داشت: اگر بخواهیم بی‌پرده در این خصوص صحبت کنیم، به طور اجتناب‌ناپذیری به این نتیجه می‌رسیم که منظور از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، جدایی آنها از ملیت‌های بیگانه و محققاً تشکیل دولت مستقل ملی است (خانف، ۱۳۷۱: ۱۳).

۳- دیدگاه استالین به مسأله ملی

مقاله استالین با عنوان «مسأله ملی و سوسیال دموکراسی» که به توصیه لنین نوشته شده بود در سال ۱۹۱۳ به چاپ رسید و به عنوان یکی از منابع مهم در خصوص موضوع اقلیت‌ها باقی ماند.^۱ این کتابچه که سال‌ها یکی از نصوص مهم مارکسیسم - لنینیسم بود سعی می‌کرد از امپراتوری تزاری جامعه‌ای ترسیم کند که برای «خلق»‌های حاضر در آن چیزی بیش از یک «زندان» نیست و ملیت‌های دربند آن نه تنها مشارکتی در قدرت سیاسی ندارند، بلکه «ملل تحت‌ستم» این دولت استعمارگر هستند. از نظر استالین راه آزادی خلق‌ها از مسیر مشارکت آنان با بلشویسم در جریان انقلاب و سرنگونی دولت تزار برای برقرار کردن حکومتی مساوات‌طلب بود. کتاب استالین هرچند به قول هابزباوم فاقد بار روشنفکرانه و تقلیدی بود (هابزباوم، ۱۳۸۲: ۱۱)، اما تأثیرگذاری سیاسی بسیاری به همراه داشت.

۴- فرمول کلی: شکل ناسیونالیستی، ماهیت سوسیالیستی

لنین و استالین جهت حفظ این خلق‌ها و سرزمین‌هایشان و اقبال بیشتر «ملیت‌ها» به سوسیالیسم، اصلی به نام «شکل ناسیونالیستی - ماهیت سوسیالیستی» را مبنا قرار می‌دادند که بر حفظ اتحاد بیشتر سرزمینی در داخل شوروی و نیز زمینه‌سازی برای انضمام مناطقی از کشورهای همسایه تأکید داشت. این رویکرد چنین توجیه می‌شد که کمونیسم را می‌توان با زبان بومی نخبگان هر قوم به توده‌ها ارائه داد.

«مسکو در نخستین سال‌های حکومت کمونیستی سیاست نهادینه‌سازی استفاده

از زبان‌های بسیاری از ملت‌های اتحاد شوروی را در پیش گرفت. اکثر زبان‌های

1. Marxism and the National Question, JV Stalin, 1913.

غیرروسی به رسمیت شناخته شدند و توسعه‌ی ادبیات آنها در محدود ایدئولوژی رسمی تشویق شد. نخبگان فرهنگی جمهوری‌ها اجازه یافتند به زبان‌های ملی خود بنویسند و قطعات ادبی ملی کلاسیک را که شامل پیام بومی انقلابی و طرفدار پرولتاریا بود منتشر کنند. در دهه‌ی ۱۹۲۰ اتحاد شوروی سیاست بومی‌سازی نخبگان سیاسی در جمهوری‌های محلی را اجرا کرد» (ماتیل، ۱۳۸۳: ۹۳۳).

یافته‌ها

۱- تجربه حزب کمونیست ایران

فرقه عدالت یا حزب کمونیست نخستین گروه سیاسی بود که سعی کرد از عنصر قومیت در مبارزات سیاسی علیه دولت بهره‌برد. در ژوئن ۱۹۲۰ اعضای شاخص «فرقه عدالت ایران» در بندر انزلی از کشتی پیاده شدند و با حضور ۶۰ تن از اعضای مهم خود طی یک کنگره، نام این گروه را به «حزب کمونیست ایران» تغییر دادند. این حادثه تنها یک تغییر نام نبود، بلکه به معنای آغاز مرحله‌ای جدید در جنبش چپ ایران، یعنی غلبه کمونیسم بر سوسیال دموکراسی به‌شمار می‌رفت (خسروپناه و باست، ۱۳۸۸: ۱۰۸). در این کنگره کسانی چون حیدر عموآوغلی، جواد پیشه‌روی، سلطانزاده و غیره حضور داشتند. در اسناد کنگره اول نشانی از علاقه به مسأله خلق‌ها و اقوام دیده نمی‌شود (ثاقب‌فر: ۱۳۷۰). اما در کنگره دوم (۱۹۲۷)، این حزب به وفور به موضوع اقوام تحت عنوان «مسأله ملی» پرداخت و در آن از «شعار حق ملل ایران بر استقلال کامل خود» حمایت کرد. این دوره مصادف است با رهبری استالین و سلطه نظرات وی به‌ویژه مسأله موسوم به ملیت‌ها.

طی کنگره دوم حزب کمونیست نخستین بار شعار «ایران کشوری کثیرالمله است» وارد ادبیات سیاسی شد. اتابکی معتقد است، ایده‌ی کثیرالمله بودن ایران نخستین‌بار توسط کمیترون یا انترناسیونال سوم وارد فرهنگ سیاسی ایران شد (اتابکی، ۱۳۷۳: ۷۵).

مهم‌ترین سند کنگره ۱۹۲۷ سند برنامه حزبی به نام «تزه‌های مصوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران» است. در این سند بارها از ایران به مثابه یک کشور کثیرالقوم و کثیرالمله نام برده شده است. برای مثال ذیل سرفصل «پرگرام عملیاتی» چنین آمده بود:

حزب کمونیست ایران لازم می‌داند که بر روی خرابه‌های سلطنت رضاخانی جمهوری را تأسیس کند که بنای آن بر اتفاق آزاد مللی که حالیه در داخله مملکت ایران هستند قرار گرفته باشد (خسروشاکری، ۱۹۷۴: ۱۰۵).

نشریه «پیکار» ارگان رسانه‌ای این حزب در برلین بین سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۱۱ منتشر



می‌شد. در لابلای مطالب و مقاله این نشریه نیز می‌توان به ادبیات مشابهی در این خصوص برخورد کرد. برای مثال در شماره هشت در تیر ۱۳۱۰ می‌نویسد:

ما کاملاً موافق هستیم که باید ملل اقلیتی که در ایران تحت فشار حکومت ارتجاعی پهلوی یا هر دولت دیگر به سر می‌برند. برای آزادی و استقلال کامل خود با حکومت حاضر مبارزه کنند (شهرضایی، ۱۳۹۵: ۶۸).

در شماره ۱۳ نشریه درخصوص برنامه‌های آینده حزبی می‌نویسد:
ما می‌خواهیم مسأله ملیت را برای همیشه و به‌طور عادلانه در ایران حل کرده و به تمام ملل ساکن ایران آزادی تام و تساوی حقوقی ... و گفتن و خواندن در مدرسه به زبان مادری بدهیم (شهرضایی، ۱۳۹۵: ۸۹).

همین ادبیات رادیکال در شماره آذر ۱۳۱۱ مجدداً با حرارت بیشتر از سوی ارگان حزب کمونیست مطرح شده بود.

با نیمه تمام ماندن و انحلال حزب کمونیست ایران، کادر آن در سایر احزاب چپ مانند حزب توده و فرقه دموکرات پراکنده شدند. تا یک دوره مشخص در ادبیات چپ مسأله ملیت‌ها با مفهوم «خلق‌های ایران» توضیح داده می‌شد و چارچوب آن غالباً از فهمی که در مارکسیسم - لنینسم صورت‌بندی شده بود، جدا نبود. این مفهوم بیش از هر چیز جنبه طبقاتی داشت و بعدها کاربردها کم‌رنگ شد.

۲- حزب توده و مسأله قومی

حزب توده به‌عنوان اولین سازمان مهم چپ، تأثیر به‌سزایی در توسعه و بسط بحث قومی در ایران داشت. پایه‌گذاران این حزب در اوایل ۱۳۲۰ رویکرد کاملاً متفاوتی با دهه‌های بعدی داشتند. خاطرات کسانی چون نصرت‌الله جهانشاهلو و عنایت‌الله رضا از تقی ارانی و حتی مقاله ارانی درخصوص وحدت زبانی ایران این نظر را تقویت می‌کند. هم‌چنین در برنامه‌های حزب توده تا پایان دهه ۱۳۲۰ نشانه‌چندانی از ادعای ستم‌دگی قومی و کثیرالمله بودن ایران مشاهده نمی‌شود. نخستین بار در ۱۳۲۸ جزوه سازمانی «ملت و ملیت» به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی و با نام مستعار «منتظم» منتشر شد و تا سال ۱۳۳۲ به‌صورت متناوب تجدید چاپ می‌شد. این جزوه با جملاتی از لنین و استالین درخصوص مسأله ملی و خودگردانی آغاز می‌شود (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۱۱) و کوششی است برای کاربرد و تعمیم نظریات خارجی در بستر اجتماعی ایران.

بابک امیرخسروی از کادرهای سابق این حزب می‌نویسد:

اوایل دهه ی ۳۰ در مطبوعات و اسناد حزب توده ایران از این خبرها نبود. نه

اشاره‌ای به این اصل می‌شد، چون موضوعیتی نداشت و نه از ایران به گونه‌ی «کشوری چند ملتی» سخن می‌رفت که چنین چیزی واقعیت نداشت. در اوایل دهه‌ی ۳۰ پس از اعلام این که حزب توده ایران حزب مارکسیست — لنینیست است، این پیرایه‌ها را به خود بست. شاید هم ماجرای فرقه دموکرات بی‌اثر نبوده است! (امیرخسروی: ۱۳۸۷: www.shahrvand.com).

بحران آذربایجان در میانه‌ی نیمه نخست دهه‌ی ۱۳۲۰ نقطه‌ی عطفی در تاریخ حزب توده به شمار می‌رود، طی این دوره رهبری حزب با فشار مسکو خود را وارد یک بحران زودرس کرد. به نظر می‌رسد در این پیچ تند هنوز آمادگی و پشتوانه‌ی لازم تئوریک در بدنه حزب توده وجود نداشت. به همین دلیل است که دو دستگی مشهودی در توده‌ای‌ها ظهور کرد. البته در فضای سیاسی آن دوره، تفاوتی بین حزب توده و فرقه دموکرات دیده نمی‌شد. روزنامه‌ها و جراید حزبی در مرکز، فرقه دموکرات را به درستی شاخه استانی حزب توده تلقی و هر دو را یکسان مورد حمله قرار می‌دادند (بیات، شهررضایی: ۱۳۹۶).

لوئیس فاوست در اثر *ایران و جنگ سرد* در خصوص تغییر نگاه حزب توده به فرقه دموکرات می‌نویسد: «برنامه اولیه حزب توده به لحاظ دیدگاه ملی بود از نظر خواسته‌هایش نیز اساسی معتدل داشت... این فشار شوروی بود که حزب توده را به ارزیابی مجدد موضعش در قبال مسائل منطقه واداشت.» (فاوست، ۱۳۷۴: ۷۶).

مطبوعات توده‌ای نیز سیاست یک بام و دو هوا را دنبال می‌کردند. در عین حال که خود را ملزم به دفاع از فرقه دموکرات در مواجهه با سایر مطبوعات و احزاب مرکز می‌دانستند، اما سعی داشتند که مسؤولیت اظهارات فرقه را به گردن بگیرند. این نگاه تا سال ۱۳۳۹ ادامه داشت. در این مقطع حزب توده و فرقه دموکرات به دستور مسکو و تحت عنوان اتحاد احزاب طبقه کارگر در هر کشور ادغام شدند:

تنها در سال ۱۳۳۹/۱۹۶۰ بود که حزب توده به تأسی از اقدامی که اتحاد شوروی چند سال پیش آغاز کرده بود، بلاخره بی‌توجهی خویش به مسأله ملی را اذعان داشت و فرقه رسماً در تشکیلات حزب توده ادغام شد. در پی این وحدت نمایندگان هر دو تشکیلات در مورد اتخاذ یک برنامه مشترک به توافق رسیدند. در این برنامه حزب توده پذیرفت که به‌رغم تاریخ مشترک خلق‌های ایرانی، ایران یک کشور کثیرالمله است (فاوست، ۱۳۷۴: ۷۹).

در این دوره شاهد ظهور نظریات لنینی در خصوص اقوام ایرانی در ادبیات حزب توده هستیم، که نقطه اوج آن را می‌توان پس از انقلاب اسلامی به‌ویژه در سال ۱۳۵۸



ملاحظه کرد. این سال‌ها که نقطه‌ی تلاقی تئوری و پراتیک سیاسی بود گویی حزب تمام تلاش خود را جهت کاربست آن‌چه که قبلاً از آن غفلت داشته، مصروف می‌داشت. مسأله ملی در مرامنامه و برنامه حزب توده در سال ۱۳۴۹ کاملاً مشهود شد. در صفحات ۷-۸ این برنامه به صورت واضح گفته می‌شود که «ایران دولتی است متشکل از ملیت‌های متعدد» و «باید هر نوع ستم ملی از میان برود». روش‌های حزب نیز برای رفع این مسأله نخست شناسایی حق خودگردانی ملی و سپس «اعطای حقوق اجتماعی، آموزشی و ملی کامل به همه اقلیت‌های ملی ایران» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۷۲) بود. کیانوری بعدها در اواخر ۱۳۵۸ در مصاحبه‌هایی که با نام «نکاتی از تاریخ حزب توده» معروف شد، یک بار دیگر از همراهی حزب توده با فرقه دموکرات دفاع کرده و دستاوردهای یک‌ساله فرقه و حزب دموکرات کردستان را چشمگیر دانست (کیانوری، ۱۳۵۹: ۱۲) وی در همین سال در جزوه دیگری به نام «حزب توده ایران چگونه می‌اندیشید» درخصوص اعلام مواضع حزب در مورد مسائل کردستان گفت:

خلق گُرد مانند خلق‌های دیگر مایل است اداره امور خود را در چارچوب ایران واحد به دست گیرد، به زبان خود بنویسد و بخواند و فرهنگ خود را تکامل دهد و سرنوشت خود را در محل و در چارچوب سیاست عمومی کشور که مجموعه خلق‌های ایران از راه دموکراتیک آن انتخاب خواهند کرد به دست گیرد. این خواست عادلانه است و حزب توده از نخستین روز تأسیس آن را شعار خود قرار داده است (کیانوری، ۱۳۵۸: ۸۳).

کیانوری مشخصاً ایران را کشوری چندملیتی می‌داند و شرایط کشور را از لحاظ جمعیتی با عثمانی و روسیه‌تزاری مقایسه می‌کند و می‌گوید:

در ایران مسأله آذربایجان و مسأله‌ی کردستان پدیده جالبی بود. این درست است که ثروتمندان آذربایجان جزء طبقه حاکم درجه اول ایران بودند و اکثر نخست وزیران پس از مشروطیت آذری بودند و قسمت تعیین کننده و قابل ملاحظه‌ای از بازار ایران در دست آذری‌ها بود؛ یعنی سرمایه‌داران و مالکین آذربایجان در حاکمیت ایران نه تنها در ردیف فارس‌ها بودند، بلکه در بسیاری موارد از فارس‌ها قوی‌تر و جلوتر هم بودند ولی به خلق آذربایجان خیلی توهین شده بود (کیانوری، ۱۳۷۲: ۱۱۲).

در مجموع موضع‌گیری حزب توده درخصوص اقوام ایران، مبتنی بر چند ملیتی بودن کشور با تأکید بر لزوم زیست مشترک همه در چارچوب ایران واحد بود که البته مشخص نمی‌کرد با نادیده گرفتن مقدمات وحدت، چگونه می‌توان این هدف و نتیجه را تأمین کرد.

رویکرد کلی فرقه دموکرات آذربایجان پس از فروپاشی و انتقال کمیته مرکزی به شوروی، تابعی از رویکرد حزب توده بود. فرقه دموکرات در این دوران و تا به امروز به‌عنوان یک تشکیلات چپ قائل به خودمختاری خلق‌ها بود. محمود پناهیان از چهره‌ی شاخص چپ از همین ایده طرفداری کرده و می‌نویسد:

در دولت‌هایی که ترکیب آنها کثیرالمله است مبارزه ملی در آنها به فرم تحصیل خودمختاری جریان داشته و دارد. ملل ترکیب کننده این دول با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان مسئله ملی را به شکل خودمختاری در داخل چارچوب‌های سیاسی دولت تابعه قرار داده‌اند. (پناهیان، ۱۳۵۱: ۲۱).

۳- سازمان فدائیان خلق و مسئله قومی

سازمان فدائیان یکی از سازمان‌های چریکی است که هم در عرصه تئوریک و هم در عرصه پراتیک به حوزه مسائل قومی ورود کرد و آثار مدون نظری و اجتماعی از خود به جای گذاشت. این سازمان برای توضیح ستمی که به‌زعم آنها به خلق‌ها/ ملیت‌های ایران می‌رفت از اصطلاح ستم مضاعف استفاده می‌کرد.

«۱۹ بهمن تئوریک» و «مسئله ملی و طرح آن در مبارزات رهایی بخش ایران» نوشته‌ی گروه چوپان‌زاده و «آذربایجان و مسئله ملی» از علیرضا نابدل از آثار مهم فدائیان درخصوص مسئله ملی هستند که سال‌ها، زیربنای فکری بخش عمده از جریان چپ ایران را درخصوص قومیت‌ها و مناسبات قدرت صورت‌بندی کرد.

«۱۹ بهمن تئوریک؛ چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود» با جمله‌ای از لنین شروع می‌شود، این جزوه در ذیل عنوان «جنبش‌های مسلحانه خلق‌های تحت ستم ملی» به موضوع تنوع زبانی پرداخته و حتی اقدام به احصاء خلق‌های تحت ستم ایران کرد. به نظر می‌رسد این بخش تا اندازه زیادی ملهم از آرای بیژن جزینی در این خصوص بود که اتفاقاً، آذربایجانی‌ها را مصداق ستم دیدگی قومی نمی‌پنداشت. در یکی از بخش‌های تحلیلی این جزوه، به صراحت خلق‌های تحت ستم سیاسی، احصاء شده است:

وطن ما از خلق‌های متعددی تشکیل شده است. برخی از این خلق‌ها درحالی‌که خود در مجموع تحت ستم امپریالیسم قرار دارند، تحت ستم طبقه حاکمه و رژیم نماینده‌ی آن هستند که بر خلق‌های اقلیت ستم مضاعفی روا می‌دارند... در حال حاضر خلق‌های تحت ستم ملی در ایران عبارت‌اند: گُردها، بلوچ‌ها و اعراب در هرسه مورد کمابیش زمینه برای جنبش‌های فهرآمیز وجود دارد» (جزنی، ۱۳۵۸: ۱۰۲).

چریک‌های فدائی در این جزوه نخبگان مناطق پیرامونی را که علاقه‌ای به مسائل



قومی نداشته و تمایلی به حرکت در مسیر قومیت‌گرایی از خود نشان نمی‌دهند، سرزنش کرده و آنها را عنصری فاقد عرق ملیت که با رژیم سیاسی سازش کرده‌اند، می‌نامد. این جزوه در ادامه گوشزد می‌کند که ارتباط جدایی‌خواهان عرب در خوزستان، با دولت‌های خارجی از جمله حکومت بعث عراق و... نباید مانع توجه جریان چپ به آنها باشد و می‌نویسد: «جنبش‌رهای بخش خلیج که از ظفار تا عمارت خلیج فارس را در بر گرفته، عامل مهمی در ایجاد جریان‌های مترقی ملی در بین اعراب خوزستان است» (جزنی، ۱۳۵۸: ۱۰۸).

جزوه‌ی «آنچه یک انقلابی باید بداند» (۱۳۴۹) نوشته علی‌اکبر صفایی فراهانی نیز از جمله آثاری است که تزه‌های لنینی فدائیان در آن مشهود است. نویسنده این کتابچه نیز معتقد است که در طول تاریخ آذری‌ها در کنار فارس‌زبان‌ها خصوصیات خلق حاکم را از خود بروز داده‌اند:

ترک زبانان به علت زندگی هزار ساله در کنار فارس زبانان چندان ستم ملی را حس نمی‌کنند. ترک زبانان نزدیک به ده قرن حکومت همه‌ی سرزمین‌های ایران را در دست داشته و در عهد حاکمیت خود نیز به دلایل تاریخی و فرهنگی زبان ترکی را رسمیت نداده‌اند... در ارتش و سازمان‌های دولتی، در پست‌های مهم سیاسی، در تقسیم کرسی‌های علمی و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ترک زبانان امتیازی بر دیگران کمتر ندارند. تنها تبعیضی که وجود دارد در رسمیت زبان خارجی است و رنجی که ترک زبانان از محکومیت زبان مادری خود می‌برند. او البته بعداً و در بخش راه‌حل‌ها چنین می‌نویسد: «بنا به تمایل مردم آذربایجان می‌توان در آن جا حکومتی خود مختار تشکیل داد و با انتخاب آنها مانند سایر ایالات کشور از مجالس ایالتی و اختیارات مالی و اداری بهره‌مند گردید (فراهانی، ۱۳۴۹: ۱۷).

از نظر فراهانی گردها می‌توانند در اولین فرصت در یک اظهار نظر عمومی در کردستان حق خودمختاری به دست آورند. اگر پیوندهای نژادی و زبانی باعث شود که تشکیل یک حکومت خودمختار ضرورت نداشته باشد؛ این خود گردها هستند که این ضرورت را نفی یا اثبات خواهند کرد. هم‌چنان‌که بلوچ‌ها نیز چنین حقی را خواهند داشت. «آذربایجان و مسأله ملی» نوشته علیرضا نابدل از دیگر آثار تئوریک فدائیان خلق در خصوص مسأله‌ی اقوام است که آمیزه‌ای از گرایش‌های قومی نویسنده و آموزه‌های مارکسیستی - لنینیستی محسوب می‌شود. نابدل هم‌چنان گرفتار قالب‌های لنینی است. جزوه با جملاتی از لنین آغاز شده است و نویسنده اهتمام زیادی به خرج داده تا

تزه‌های لنین و استالین را به‌طور کامل پیاده کرده باشد. بهزاد کریمی از رهبران این سازمان بعدها در مصاحبه‌ای پیرامون نگاه چریک‌ها به مسأله‌ی ملی و نقد جزوه نابدل تأیید می‌کند که این جزوه در ادامه آموزه‌های لنین و گرت‌برداری از کتابچه استالین یعنی مارکسیسم و مسأله ملی بود: (کریمی، ۱۳۹۰: www.akhbar-rooz.com).

کتاب دو جلدی تاریخ سی ساله ایران نوشته بیژن جزنی در پاره‌ای از بررسی‌ها به تحلیل مسائل قومی پرداخته است. جزنی در این کتاب معتقد است اگرچه فرقه دموکرات آذربایجان دارای انگیزه‌های مترقی بود، اما برای تشکیل حکومت عجله کرد و وابستگی کاملش به شوروی مانع بزرگی برای موفقیت بود (جزنی، بی‌تا: ۲۳). تحلیل وی در خصوص کردستان، پذیرش بی‌چون و چرای ادعای قوم‌گرایان افراطی کرد در مورد چهارپاره شدن کردستان بزرگ، مترقی بودن جنبش‌ها و شورش‌های خوانین و عشایر مانند اسماعیل سیمکو و ستایش از کومله ژک و حزب دموکرات کردستان در دهه‌ی ۱۳۲۰ است (جزنی، بی‌تا: ۲۶). جزنی معتقد است که ناسیونالیسم کرد در کردستان جدیدیت دارد و گردها ستم ملی را به مراتب بیشتر از آذری‌ها احساس می‌کنند (جزنی، بی‌تا: ۳۱). با بروز درگیری‌های محلی و چالش‌های قومی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کردستان میدان مهمی برای پیاده‌سازی تزه‌های مربوط به مسأله ملی از سوی چریک‌ها بود. آنها علاوه بر حضور در کنار گروه‌های تروریستی و مبارزه علیه دولت، در سطح عمومی نیز به نقد و بررسی روند موجود و انتقاد از سایر گروه‌ها می‌پرداختند. در این دوره، فدائیان خلق از احتمال تجزیه ایران ابایی نداشتند و حتی آن را بالاترین تجلی حق تعیین سرنوشت ملل می‌نامند:

ما در سال‌های اخیر شاهدیم که عده‌ای مطرح می‌کنند که پذیرفتن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به معنای پذیرفتن دولت‌های مستقل ملی و به این اعتبار اقدامی برای تکه پاره کردن ملت‌ها و خدشه‌دار کردن وحدت طبقاتی است و نیروهایی که برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند با پذیرفتن این شعار در حقیقت به یک عقب‌گرد دست می‌زنند... اگر ادعای مبارزه برای سوسیالیسم دارند، به چه دلیل چنین حق دموکراتیکی را برای خلق‌های تحت ستم در ایران قائل نیستند. آیا در سوسیالیسم آنها مردم آزاد نیستند که هر طور که خودشان صلاح دانستند سرنوشت‌شان را تعیین کنند؟! (پیام فدایی، ش ۹۴، اسفند ۱۳۵۸).

سازمان چریک‌های فدائی خلق با انتشار جزوه‌ای که احتمالاً در ۱۳۵۹ منتشر شده و شامل مقالات و تحلیل‌های شماره‌های ۳۲-۳۳ روزنامه «کار» است، مشی خود را در برابر حوادث کردستان مشخص می‌کنند. این جزوه که «مسأله ملی در کردستان از



مبارزه طبقاتی خلق کُرد جدا نیست» نام دارد، حاوی نگاه و نقل قول‌هایی مستقیم از لنین در خصوص خودمختاری ملی است و ضمن انتقاد از مشی لیبرال در حزب دموکرات کردستان به تحلیل فضای سیاسی وقت می‌پردازد.

از نظر چریک‌ها، نابود ارتش و نظم دیوانی، با مواضع مثبت قومی، پیوند دارد:

« ما می گوئیم تا ارتش و بوروکراسی وابسته به امپریالیسم وجود دارد، اختناق گریزناپذیر و آزادی برای توده ها غیرممکن است. پس در چنین صورتی، برای آنکه بخوایم شعار حق تعیین سرنوشت و حق جدائی را تحقق بخشیم، باید برای دموکراسی مبارزه کنیم... برای دموکراسی باید ارتش و بوروکراسی امپریالیستی و مناسبات امپریالیستی را براندازیم» (اعلامیه، موضع ما در قبال مسئله ملی، چریک های فدائی خلق، اسفند ۱۳۶۲).

«کار»، در تحلیلی از اوضاع کردستان در شماره ۹ مهر ۱۳۵۹ علاوه بر انتقاد تند از انتصاب دکتر چمران برای مدیریت بحران کردستان در کنار انتقاد از حزب دموکرات کردستان، مخالف دخالت دولت در مسائل منطقه کردستان است. نشریه در پنج دیماه از طرح خودگردانی / خودمختاری که در آن دوره در وزارت کشور دولت موقت مطرح بود، انتقاد و طی مطالبی در صفحه نخست آن را برای تحقق حقوق کُردها، کافی نمی‌داند.

علاوه بر تحلیل‌ها و مقالات، شعارهای پاورقی نشریه نیز مشتمل بر شعارهایی در خصوص آنچه حقوق خلق‌ها پنداشته می‌شد، بود. از آن جمله اشاره به حق خودمختاری، تعیین سرنوشت و... ارگان مطبوعاتی سازمان فدائیان خلق، از اوایل انقلاب بر خلاف نام رسمی این سازمان در شعارهای حزبی معمولاً از اصطلاح «خلق‌های ایران» نیز استفاده می‌کرد. به‌طور کلی چریک‌های فدائی خلق موضوع تمامیت ارضی کشور را مسأله‌ای از نگاه عظمت‌طلبی ملی دانسته و آن را رد می‌کردند:

تا آنجا که به ما برمی‌گردد، خواست الحاق آزادانه و داوطلبانه، شعار آزادی جدائی را تکمیل می‌کند. با این همه باید به این نکته مهم و اساسی توجه داشت که تصمیم نهائی را ما نمی‌گیریم، بلکه خود آن ملت‌ها در یک شرایط آزاد و دموکراتیک خواهند گرفت. در واقع یک موضع کمونیستی، ضمن پذیرفتن حق تعیین سرنوشت در مورد ملل تحت ستم، به این معنی که مردم ملت تحت ستم در یک شرایط آزاد، حق اعمال اراده بر سرنوشت خودشان و حق انتخاب در مورد باقی ماندن و یا جدائی و تشکیل یک دولت مستقل را دارند، هم قاطعانه با خطر ناسیونالیسم افراطی و تنگ‌نظری ملتی که همه چیز را از نقطه‌نظر منافع تنگ ملی می‌بیند و خواهان شقه‌شقه شدن ملت‌ها و تضعیف برادری بین آنها است مرزبندی می‌کند و هم با

عظمت‌طلبی شوونیست‌هایی که چه زیر نام تمامیت‌ارضی و یا زیر لفافه شعارهای
چپ‌نمایانه می‌خواهند اراده خود را بر ملت‌های تحت ستم اعمال کنند و حق تعیین
سرنوشت را پایمال کنند، خط فاصل می‌کشند (پیام فدائی، ملاحظاتی در باب
مسأله ملی، ۱۳۵۸).

کریمی درخصوص رواج و روند استفاده از مفهوم «ملت ایران» در سازمان نیز به
تحلیل تاریخی جالبی اشاره می‌کند که حاکی از کم‌رنگ شدن این مفهوم به مرور زمان
در میان فدائیان است. وی می‌گوید:

مقوله ملت ایران... ترم کاملاً پذیرفته شده‌ای پیش فدائیان خلق بوده است... اما هر
چه که جلوتر می‌آییم استفاده از آن رنگ می‌بازد. نه بخاطر کم‌ترین تزلزل در
تعلق عمیق فدائیان به ایران، بلکه برای ترسیم نوعی از مرکزگشی با دیدگاه‌های به
اصطلاح بورژوازی ناسیونالیستی در جنبش. [به مرور زمان] ترم ملت‌های ایران و
بیشتر از آن ملیت‌های ایران در ادبیات سیاسی چریک‌های فدایی خلق را می‌بینیم
که در واقع باور آنان به «کثیرالملله» بودن ایران را نشان می‌دهد. منظور از آن نیز
پذیرش تعدد هویت‌های متنوع ملی در درون ملت ایران است (کریمی، ۱۳۹۰).

عملکرد سازمان فدائیان خلق درخصوص استفاده ابزاری از اقوام در مبارزات
سیاسی خالی از ابتکارات جدید نبود. این سازمان علاوه بر مشارکت در درگیری
مسلحانه با ارتش در نواحی غرب، اقدام به تأسیس نهادی جدید بنام «شورای خلق‌های
ایران» نمود که نخستین کنگره آن در ۱۳۵۸ در مهاباد تشکیل شد (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۵۷).
در مجموعه به نظر می‌رسد، فاصله زیادی بین لحن ملایم جزوات تشکیلاتی چریک‌های
فدائی با لحن افراطی مقالات روزنامه‌ها وجود دارد.

۴- سازمان مجاهدین خلق

در ۱۳۵۸ هنگام بروز بحران در کردستان، مسعود رجوی در سخنرانی ۴ اسفند ۱۳۵۸ در
دانشگاه تهران، درخصوص وقایع کردستان گفت:

بهبانه دوم بهانه تجزیه‌طلبی، حالا یا در کردستان یا در بلوچستان یا در هر کجای
دیگر. [به تمسخر و کنایه] ارتش باید حفظ شود! کدام تجزیه‌طلبی؟ کو؟ کجاست؟
مگر مردم از وضع کردستان بی‌خبرند؟... مواضع ضدامپریالیستی کردستان یا
آذربایجان با تهران فرقی ندارد. بله. این مردم، ستم مضاعف تحمل کرده‌اند. به جرم
زبان‌شان. به جرم ملیت‌شان و به جرم چیزهای دیگر (رجوی، ۱۳۵۸: ۲).

۱. گروه‌های چپ طرفدار انحلال ارتش بوده و این تهدیدات را یک نوع بزرگنمایی برای حفظ ارتش قلمداد می‌کردند.



این سازمان در برنامه‌ای تحت نام «حداقل انتظارات مرحله‌ای مجاهدین از جمهوری اسلامی» در ۲۷ فروردین ۵۸ به مسأله قومی نیز پرداخت و راهبردهای خود را در این زمینه اعلام کرده. در این برنامه آمده است: «رفع ستم مضاعف از همه شاخه‌ها و تنوعات قومی و ملی وطن‌مان در کلیه استان‌های کشور... اجتناب‌ناپذیر است». و نیز: «اصولاً به اعتقاد ما نحوه برخورد با مسأله ملیت‌ها یکی از اصلی‌ترین معیارهای سنجش اصالت و مشروعیت انقلابی و مردمی و توحیدی یک حکومت وحدت‌گرا و موحد اسلامی است» (رجوی، ۱۳۵۸: ۳).

و در جای دیگر با تأکید بر یک تناقض عمده در همان برنامه چنین عنوان می‌کند: «در همین جا باید توجه مبرم مردم قهرمان مان در کردستان و به‌ویژه مبارزان و روشنفکران دلیر آن سامان را مجدداً به این نکته جلب نمود که بایستی در مسیر مبارزات عادلانه خود یکدم از پیوند ریشه‌ای میان ناسیونالیسم انقلابی و ترقی خواه‌گرد با ناسیونالیسم کل خلق قهرمان ایران غفلت نوزند» (رجوی، ۱۳۵۸: ۳-۴).

رجوی در سخنرانی ۲۳ مرداد ۱۳۵۸ در مسجد دانشگاه تهران و مصادف با رمضان همان سال در ارتباط با آنچه ستم قومی می‌نامد، می‌گوید:

در دولت اسلامی مسأله ملیت چیست؟ کرد، فارس و ترک و اینها از کجا ناشی شده است؟ از ستم مضاعف، از ستم دوبله. رژیم آریامهری به همه مردم ایران یک ستم می‌کرد، مضاعفش را به مردم کردستان می‌کرد. دارم ریشه‌اش را مشخص می‌کنم. این مسائل خیلی پیچیده است. بفرنج است... بنابراین ما باید حق تعیین سرنوشت را در کادر یک ایران واحد، تجزیه‌ناپذیر برای ملیت‌ها به رسمیت بشناسیم (رجوی، ۱۳۵۸: ۵).

تلگراف سازمان در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۵۸ مصادف با پیام فرماندهی کل قوا درخصوص بحران کردستان، چنین است:

«اعاده حقوق همه ملیت‌ها و اقدام مبنی بر تعیین سرنوشت و اداره کلیه امور داخلی‌شان در چارچوب تمامیت ارضی خدشه‌ناپذیر کشور» (پیشین، ۱۳۵۸: ۷).

نشریه مجاهد در شماره ۱۲ به تاریخ ۵ آذر ۱۳۵۸ در تحلیلی پیرامون بحران کردستان با نام وظایف بلادرنگ پس از فرارندم می‌نویسد:

حل مشکل ملیت‌های گوناگون که در داخل یک میهن در کنارهم زندگی می‌کنند از پیچیده‌ترین و حساس‌ترین مسائل است و ادامه می‌دهد: «در درجه اول باید درک خودمان را از تمام ابعاد حق تعیین سرنوشت ارتقا دهیم و توجه کنیم که این مسأله مسأله‌ای است حساس... بنابراین باید آنچه که به‌عنوان ستم ملی

می‌گوییم با تمام ابعاد آن بشناسیم و مردانه به برطرف کردن آن بپردازیم (مجاهد، ۱۳۵۸: ۱).

در جمع‌بندی نهایی سازمان مجاهدین خلق، معتقد به «تنوع واحدهای ملی در ایران» بوده و تنوع فرهنگی کشور را به این شکل می‌فهمید. اما برخلاف چریک‌های فدائی خلق چارچوب تمامیت ارضی را نیز مدنظر قرار می‌داد. این رویکرد در ۱۷ آبان ۱۳۶۳ منجر به تنظیم و انتشار طرح خودمختاری برای کردستان از سوی شورای ملی مقاومت گردید، که البته با انتقاد گروه‌های گرد مانند حزب کمونیست ایران که در برگیرنده سازمان کومله نیز می‌شد قرار گرفت. عبدالله مهتدی، دبیرکل این حزب، در آذر همان سال با انتشار جزوه‌ای سازمانی، به نام «اپوزیسیون بورژوازی در هراس از جنبش انقلابی کردستان» (۱۳۶۲)، به انتقاد از نحوه‌ی نگاه مجاهدین به موضوع کردستان پرداخت.

به نظر می‌رسد مجاهدین بیشتر قصد بهره‌برداری ابزاری و فرصت‌طلبانه را از مسأله قومی داشتند، به‌ویژه آن‌که سعی کرد در اولین فرصت از پیچیدگی‌های حاصل از این موضوع خلاصی یافته و آن را به فراموشی سپارد. به همین دلیل بود که از اواسط دهه‌ی ۶۰ اصطلاح ملت ایران در اظهارات رسمی این گروه غلبه یافت.

۵- پیکار

«سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» انشعابی مائوئیستی از مجاهدین خلق بود که درخصوص بحران کردستان با دیگر سازمان مائوئیست گرد یعنی کومله هم پیمان بود. سرنوشت پیکار در نهایت با کومله گره خورد و پس از فروپاشی در ۱۳۶۱ همراه با حزب اتحاد مبارزان کمونیست (گروه منصور حکمت)، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند.

رویکرد این تشکیلات سیاسی نسبت به وحدت ارضی کشور در ارگان مطبوعاتی به نام «پیکار» به خوبی مشخص است. این نشریه از بدو انتشار و اولین شماره خود که در اردیبهشت ۱۳۵۸ منتشر شد، تا آخرین شماره به موضوعات قومی تحت عنوان «مسأله ملی» می‌پرداخت. پیکار در شماره نخست درخصوص مسأله ملی نوشت: «خلق‌های ایران که بار همه ستم‌گری شوونیسم رژیم بر دوش آنها قرار دارد، هیچ‌گاه آرام ننشسته‌اند و برای گسستن زنجیر اسارت و بندگی از پای خویش و دفاع از حقوق ملی خویش همواره رزمیده‌اند» (پیکار، ۱۳۵۸: ۲).



پیکار پس از انتشار پیش‌نویس قانون‌اساسی به انتقاد از آن پرداخته و نسبت به عدم اشاره به حق خودمختاری خلق‌ها در این پیش‌نویس اعتراض کرد (پیکار، ۱۳۵۸/۴/۱۱). ارگان این سازمان در ۲۱ آبان ۱۳۵۸ در انتقاد از *دریادار مدنی* به‌عنوان استاندار خوزستان یادداشتی نسبتاً طولانی منتشر کرده که در لابلای آن می‌توان به نگاه مخرب سازمان نسبت به بحران‌های سیاسی و حاکمیتی پی برد. مقاله «مدنی کیست و چرا او را کاندیدای ریاست جمهوری کرده‌اند» می‌نویسد:

مدنی مانند دیگر همپالکی‌هایش در هر فرصتی نسبت به خودمختاری خلق‌های ایران از جمله خلق عرب حمله می‌کند... و به این ترتیب بیش از پیش ماهیتش را به نمایش می‌گذارد.

بورژوازی ایران نیک می‌داند که برای غارت و چپاول خلق‌ها باید حکومتی مطلقه و متمرکز داشته باشد. بورژوازی که با اعمال ستم دوگانه بر خلق‌ها بازار را در دست ملیت حاکم (فارس) قرار می‌دهد، اما چون خودمختاری در مقابل این حرص و میل بورژوازی ملیت حاکم قرار دارد... (پیکار، ۱۳۵۸/۸/۲۱: ۵).

پیکار در نشریه‌ی شاخه دانشجویی‌اش به نام *شانزده آذر* نیز از پرداختن به موضوع «خلق‌ها» غفلت نمی‌کرد. علاوه بر مقالات و نوشته‌های تحلیلی شعارهای حاشیه‌ای این نشریات هم پیرو الگوی همیشگی بود؛ برای نمونه می‌توان به: «حق تعیین سرنوشت، حق مسلم خلق» در شماره یکم ارگان دانشجویی اشاره کرد.

هم‌چنین کمیته کردستان این سازمان، نشریه‌ای به نام «پیکار کردستان» منتشر می‌کرد که در بین مجموعه نشریاتش بیشترین حجم را به خود اختصاص داده بود. این نشریه خط کلی کومه را در برابر حزب دموکرات دنیال و از حزب توده و حزب دموکرات کردستان به شدت انتقاد می‌کند. هم‌چنین طی گزارشی به نبرد گروه کومه با گروه رزگاری در کردستان اشاره کرده و این گروه را «مزدور خطاب می‌کند». از نظر پیکار برای کمونیست‌ها «مبارزات ملی از مبارزات طبقاتی جدا نیست». هم‌چنین شعار «حق تعیین سرنوشت حق مسلم خلق» به‌صورت ثابت در همه‌ی شماره‌های نشریه به چشم می‌خورد. پیکار از ارتش ایران نیز به شدت متنفر است و در هر شماره مقالات یا شعارهایی در ضدیت با ارتش و پاسداران منتشر می‌کرد.

۶- دوره انتقال از پهلوی به جمهوری اسلامی

منظور از دوره انتقال دوره کوتاهی است که قوم‌گرایی موفق شد خود را از زیر سایه احزاب چپ بیرون برده و با بهره‌گیری از دستگاه نظری لنین، رأساً به طرح مطالبات و

مبارزات بپردازد. این دوره در پایان خود مصادف با افول قدرت شوروی و فروپاشی آن است. در این دوره بسیاری از کادرهای سابق چپ به ایران بازگشته بودند و اغلب به جای استمرار فعالیت در تشکلهای کمونیستی صرفاً به طرح «مسأله ملی» قناعت کردند. بنابراین به مرور شاهد ظهور کانون‌هایی هستیم که اعضای آن اگرچه به جریان چپ تعلق دارند، اما صرفاً در زمینه‌ی قومی فعالیت می‌کنند. از آن جمله می‌توان به نشریاتی چون «وارلیق، یولداش و انجمن آذربایجان» اشاره کرد که همگی تقریباً یک هدف و برنامه را دنبال می‌کردند.

انجمن آذربایجان متشکل از کسانی چون جواد هیات، محمدعلی فرزانه (عضو فرقه دموکرات)، حمید نطقی و کاتبی بود.

نشریه وارلیق (ارگان این انجمن) که بعدها رویکرد ادبی و فرهنگی را برگزید در شماره نخست خود (۱۳۵۸) به طرح مباحث سیاسی و قومی که نوعی کوشش جهت اثرگذاری در ذهن حاکمان انقلابی است، می‌پردازد. مجله در شماره‌ی اول، ضمن درج مقاله‌ای با عنوان «درباره ستم ملی در آذربایجان» با نگاهی افراطی، استقرار یک حکومت متمرکز و قدرتمند در ایران را خواسته‌ی قدرت‌های امپریالیستی، جهت سرکوب خلق‌ها دانسته است (وارلیق، ۱۳۵۸: ۱۳).

شماره دوم وارلیق سخنرانی حمید نطقی در دانشگاه تهران را گزارش کرده است. در این سخنرانی نطقی مخاطبان خود را به توجه نسبت به مسأله «اقوام و ملیت‌ها» دعوت می‌کند. وی در این سخنرانی طرح‌هایی را در خصوص اصل ۱۵ قانون اساسی پیشنهاد می‌کند. این پیشنهادها مجموعاً بر پنج محور عمده متمرکزاند: نخست: پیشنهاد حذف قید «رسمی» از سرفصل قانون اساسی برای عبارت: «پرچم، زبان و خط رسمی». دوم: تغییر تقسیمات کشوری براساس میل و رأی ملیت‌ها، سوم: حذف عبارت قید «محلی» در انتهای اصل ۱۵، چهارم: پیشنهاد حذف جمله «متون و مکاتبات باید به این زبان و خط باشد» از صدر اصل ۱۵. پنجم: پیشنهاد اضافه شدن این عبارت به اصل دهم: «تدریس در مدارس تا سال چهارم ابتدایی به زبان مادری و پس از آن به هر دو زبان مادری و فارسی خواهد بود» (وارلیق، ۱۳۵۸: ۱۲ و ۱۳).

در این دوره نهادهای نیم‌بندی شکل می‌گیرد که یادآوری فعالیت‌های اولیه‌ی سیاسیون چپ آذربایجانی است و نوعی عطف به گذشته تاریخی محسوب می‌شود. برای مثال نشریه «یولداش» که در ۱۲۹۸ ارگان فرقه عدالت (حزب کمونیست) به سردبیری پیشه‌وری بود (اتابکی، ۱۳۷۶: ۱۲۸) یک بار دیگر در سال ۱۳۵۸ احیاء می‌شود که جزو



تندترین نشریات مارکسیستی - قومیت‌گرا است و «انجمن آذربایجان» که توسط میرزاعلی شبستری (از سران فرقه دموکرات) در ۱۳۲۰ تأسیس شده بوده (اتابکی، ۱۳۷۶: ۱۳۱) یک‌بار دیگر در سال‌های اولیه انقلاب توسط جواد هیات و حمید نطقی راه‌اندازی شد. نخستین اعلامیه‌های این انجمن با تأکید بر مضمون‌هایی چون «ستم ملی و خلق‌های ایران» در فروردین ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸ منتشر شد (وارلیق، ۱۳۵۸: ۵-۱۱). البته بسترهای این انتقال پیش از آن و در دهه‌ی ۱۳۵۰ تا اندازه‌ای محیا شده بود. برای نمونه «محمود پناهیان» از افسران حزب توده که در دوره صدام همکاری گسترده‌ای را با بعثی‌ها در بغداد آغاز کرد، با تألیف کتابی به نام «فرهنگ جغرافیای ترکان ایران زمین» (۱۳۵۰) اولین پایه‌های جدایی قوم‌گرایی از احزاب چپ را بنا کرد. این کتاب در بستری مارکسیستی و با مرکزیت «مسأله ملی» به مناسبات قدرت در خاورمیانه می‌نگریست و از ایده‌ی کثیرالمله بودن بیشتر این کشورها، از جمله ترکیه و ایران دفاع می‌کرد (پناهیان، ۱۳۵۱: ۲۲).

پناهیان که در راستای اهداف صدام «جبهه ملی خلق‌های ایران» را تأسیس کرده بود (احمدی، ۱۳۸۱: ۴۴) محمدتقی زهتابی از اعضای فرقه دموکرات را به همراه خود به عراق برد و او نیز بسیاری از آثار تاریخی و ادبی خود را در بغداد به چاپ رسانید. وی پس از بازگشت به ایران کتاب‌های متعددی با هدف تدوین تئوری‌های قومی منتشر کرد که اکثراً با ادبیات افراطی و کاربرد مضامینی مشابه ادبیات دستگاه تبلیغاتی «حزب بعث» همراه بود.

به نظر می‌رسد تلفیق افکار سیاسی چپ، قوم‌گرایی و سپس ادبیات «حزب بعث» به‌ویژه در دوره صدام حسین، تأثیر به‌سزایی بر نوشته‌های زهتابی داشت. عباراتی مانند شونیسم فارس، نژادپرستی فارس و غیره متعلق به دستگاه تبلیغاتی حزب بعث بود که از طریق زهتابی به داخل ایران و جریان پان‌ترکیسم منتقل شد. نباید فراموش کرد که ایدئولوژی بعث نیز نسبت نزدیکی با افکار سوسیالیستی داشت.

این نحله فکری اعم از افراد، انجمن‌ها و نشریات، تأثیر به‌سزایی در فراهم‌سازی کادرهای آینده قوم‌گرا و تجهیز آنها به مضامین از پیش طراحی شده در دستگاه نظری کمونیست‌های سابق داشتند. به طوری که بنا بر یک قاعده‌ی مألوف که مبتنی بر «مشاهده» است، می‌توان گفت بیشتر زعما و رهبران قوم‌گرا که پس از پایان جنگ تحمیلی ظهور کردند، دارای پیشینه‌ی تشکیلاتی چپ از جمله کانون نویسندگان، فدائیان خلق، چریک‌ها و حزب توده بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

تزه‌های لنین درخصوص مسأله ملی و راه حل وی برای تبیین مسائل قومی در اروپا و روسیه تزاری، مورد توجه امپراطوری‌های چند ملیتی مانند روسیه، بریتانیا و اتریش - مجارستان قرار گرفت. با پیروزی انقلاب اکتبر هر چند نخستین تلاش خلق‌های روسیه تزاری در ماوراء قفقاز و آسیای میانه برای استقلال براساس نویدی که از آموزه‌های لنین دریافت کرده بودند با سرکوب ارتش سرخ روبرو شد، اما این آموزه‌ها هنوز برای بسیاری از رهبران چپ جهان اهمیت زیادی داشت. مفاهیمی چون ستم مضاعف، ستم ملی، تبعیض قومی، زبان مادری، خودمختاری ملی و غیره از یک مصدر واحد یعنی آموزه‌های مارکسیسم - لنینیسم می‌جوشید و به اطراف و اکناف جهان و روشنفکران چپ سرایت می‌کرد.

در این بررسی نشان دادیم که چگونه لنینیسم توانست خرده‌گفتمانی به نام «مسأله ملی» را به وجود آورده و سپس به تمام جهان صادر کند. این میراث به وسیله‌ی سازمان‌های چپ به ایران راه پیدا کرد و پس از فروپاشی شوروی جریانی به نام قومیت‌گرایی در ایران را به وجود آورد که خواه ناخواه، آگاهانه یا ناخودآگاه در همان بسترهای مارکسیسم - لنینیستی می‌اندیشد و مضامین و مفاهیم به ارث رسیده را مبنای تفکر سیاسی قرار داده است؛ هر چند در سال‌های اخیر مضامین جدید عموماً متأثر از لیبرالیسم به‌ویژه در زمینه حقوق بشر به آبشخور فکری آن افزوده شده است، اما به نظر می‌رسد هنوز، سرمایه اصلی این تفکر به اردوگاه فکری چپ تعلق دارد. در این بررسی نشان دادیم که قومیت‌گرایی در ادبیات سیاسی از مارکسیسم - لنینیسم الهام گرفته است و مفاهیم این جریان توسط کمونیست‌ها ایرانی به از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۸۰ به این جریان منتقل شده است. از آن جمله می‌توان به مفروضاتی چون: چند ملیتی تقلی کردن ایران، ستم قومی، حق تعیین سرنوشت ملل، ستیز با نیروهای مسلح و نظم دیوانی دولت اشاره کرد. در بررسی دوره انتقال نشان داده شد که بخشی از ادبیات سیاسی قومیت‌گرایی از ادبیات حزب بعث عراق تاثیر گرفته است که رابطه فکری نزدیک با شوروی و سوسیالیسم داشت.



منابع

- ابراهامیان، یرواند (۱۳۷۸): *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، ابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- اتابکی، تورج (۱۳۷۳): «ملیت، قومیت و خودمختاری در ایران معاصر»، *فصلنامه گفتگو*، شماره ۳، صص ۶۸-۸۳، تهران
- اتابکی، تورج (۱۳۷۶): *آذربایجان در تاریخ معاصر*، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران: توس.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲): *قومیت و قوم‌گرایی در ایران*، تهران: نی.
- ----- (۱۳۸۸): *بنیادهای هویت ملی ایرانی، چارچوب نظری هویت ملی شهروند محور*، پژوهشکده مطالعات فرهنگی - اجتماعی، تهران.
- آذری‌شهررضایی، رضا (۱۳۹۵): *پیکار در برلین، دوره روزنامه پیکار نشریه حزب کمونیست ایران*، تهران: شیرازه.
- امیرخسروی، بابک (۱۳۸۷): «درنگ‌هایی در مقوله حق تعیین سرنوشت»، *فصلنامه تلاش*، سوئیس.
- برتون، رولان (۱۳۸۹): *قوم‌شناسی سیاسی*، ناصر فکوهی، تهران: نی.
- بیات، کاوه، آذری‌شهررضایی، رضا (۱۳۹۶): *روزشمار غائله آذربایجان*، نشر شیرازه، تهران
- پناهیان، محمود (۱۳۵۱): *فرهنگ جغرافیایی ملی ترکان ایران زمین*، بغداد: بی‌نا
- پیام‌های فدایی (۱۳۵۸): *شماره‌های مختلف*
- ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۷۲): *ناسیونالیسم ایرانی و مسأله ملیت‌ها در ایران*، تهران: نگاه نو.
- جزینی، بیژن (۱۳۵۵): *۱۹ بهمن تئوریک*، انتشارات چریک‌های فدائی خلق ایران.
- ----- (بی‌تا): *تاریخ سی ساله ایران*، تهران: بی‌نا.
- چریک‌های فدائی خلق (بی‌تا): *مسأله ملی در کردستان از مبارزه طبقاتی خلق گرد جدا نیست، سازمان هواداران چریک‌های فدائی خلق ایران*، بی‌جا.
- چریک‌های فدائی خلق، اسفند (۱۳۶۲): *موضع ما در قبال مسأله ملی*، بی‌جا: بی‌نا.
- چوپان‌زاده (۱۳۵۸): *مسأله ملی و طرح آن در مبارزات رهایی‌بخش ایران*، بی‌جا، بی‌نا.
- خانوف، آوتور (۱۳۷۱): *مسأله اقلیت‌های ملی در شوروی*، فتح‌الله دیدبان، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۸): *موضع‌گیری و نظرگاه‌های سازمان مجاهدین خلق ایران درباره ملیت‌ها و کردستان*، بی‌جا: بی‌نا.
- شاکری، خسرو (۱۹۷۴): *جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، ایتالیا: انتشارات مزدک.
- فاوست، لوئیس (۱۳۷۴): *ایران و جنگ سرد بحران آذربایجان*، کاوه بیات، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
- کریمی، بهزاد (۱۳۹۰): *نگاه چریک فدایی خلق به مسأله ملی*، www.akhbar-rooz.com
- ماتیل، الکساندر (۱۳۸۴): *دایره‌المعارف ناسیونالیسم*، ترجمه‌ی کامران فانی و نورالله مرادی، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- مجاهد (۱۳۵۸): *شماره‌های مختلف*
- مهندی، عبدالله (۱۳۶۲): *اپوزیسیون بورژوازی در هراس از جنبش انقلابی کردستان*، نگاهی به طرح شورای ملی مقاومت برای خودمختاری کردستان.
- نابدل، علی‌رضا (۱۳۵۶): *آذربایجان و مسأله ملی*، انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران.
- نطقی، حمید (۱۳۵۸): «مسأله فرهنگی اقوام مختلف ایران و قانون اساسی جمهوری اسلامی»، *مجله وارلیق*، ش ۲، خرداد، صص ۷-۱۵.
- هابزباوم‌های‌جی (۱۳۸۲): *ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۷۸۰*، ترجمه جمشید احمدپور، نشر نیکا، مشهد
- ورسلی، پیتر (۱۹۸۴): *سه جهان: فرهنگ و توسعه جهانی*، ترجمه‌ی مؤسسه مطالعات ملی، انتشارات دانشگاه شیکاگو، شیکاگو.
- یاشار، ع.م (۱۳۵۸): «آذربایجاندا ملی ستم حقیقده»، *مجله وارلیق*، ش ۱، اردیبهشت، صص ۱۲-۱۵.